

بررسی زبان شناختی برخی از ادوات استیناف در ترجمه‌های فارسی نهج البلاغه
(آیتی، انصاریان، دشتی، شهیدی، فیض الاسلام و مکارم شیرازی)

مهناز طاهرقلی *

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۲۱

چکیده

خطب، نامه‌ها و کلمات قصار حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه مشحون به ادوات گوناگونی است. گاه عدم تشخیص نوع این ادوات و ترجمه صحیح آن‌ها با توجه به مقتضیات زبان مقصد، مترجمان را دچار لغزش کرده است. از آنجا که ارائه ترجمه صحیح از شیوه‌های اقناع مخاطب است، رعایت معادل‌های دقیق این ادوات ضرورتی گریزناپذیر است. این جستار سعی دارد با رویکردی توصیفی-تحلیلی، به واکاوی بازگردان برخی از ادوات استیناف (واو، فاء، حتّی، لکن و بل) در ترجمه‌های آیتی، انصاریان، دشتی، شهیدی، فیض الاسلام و مکارم شیرازی بپردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد در ترجمه فارسی واو و فاء استیناف، شایسته‌تر آن است که از هیچ لفظی بهره گرفته نشود. برگردان فارسی «حتّی» استینافیه بهتر است در قالب معادل «پس» به کار رود. لکن استینافیه نیز در خطبه‌ها، با واژگانی چون «ولی» و «اما» جلوه گر شود. کلمه بل در دو قالب اضرابی انتقالی و ابطالی به صورت استیناف در خطبه‌های نهج البلاغه استفاده شده که در ترجمه صحیح نیز توجه به حرف بل و قالب بیانی آن ضروری است.

کلید واژه‌ها:

ادوات استیناف، نهج البلاغه، ترجمه خطبه‌ها.

۱. مقدمه

ترجمه به عنوان یک فعالیت هدفمند در راستای انتقال مفاهیم زبان مبدأ به زبان مقصد دیرگاهی است که مورد توجه و مطالعه اندیشمندان این حوزه بوده است. آنچه که تمام مکاتیب مختلف ترجمه در پی آن هستند، دستیابی به ترجمه‌ای دقیق به همراه امانت داری و انتقال تمام جنبه‌های ظاهری و معنایی پیام زبان مبدأ می باشد. یوجین ناید، زبانشناس معروف و برجسته در تعریف ترجمه می‌گوید: « ترجمه عبارت است از بازآفرینی نزدیکترین معادل طبیعی پیام زبان مبدأ در زبان مقصد، نخست از لحاظ معنایی و دوم از لحاظ سبک» (ناید: ۱۲).

از موضوعاتی که می‌توان در حوزه ترجمه مورد بررسی قرار گیرد توجه به حروف و ادواتی است که نقش به‌سزایی در ترجمه دارد. سخن زمانی مؤثر خواهد افتاد که مخاطب قانع شده و جای سؤال و تردیدی برایش باقی نماند. لذا ضروری به نظر می‌رسد مترجمان حوزه اسلامی ضمن آشنایی کامل با قواعد نحوی و ادوات و حروف در زبان عربی، از قابلیت‌های بالقوه زبان فارسی، برای برابری‌های این حروف استفاده نماید تا تمام نکات ترجمه‌ای را با تنوع و ظرافت ادبی در ترجمه منعکس سازند.

یکی از مهم‌ترین ابزارهای تکمیل و رفع کاستی‌های ترجمه، نقد ترجمه‌های متفاوت از یک اثر است که می‌تواند زمینه ساز پیشرفت و تعالی ترجمه مترجمان شود. در این پژوهش بر آنیم به ارزیابی برخی از ترجمه‌های فارسی خطب نهج البلاغه بپردازیم. با توجه به اهمیت ترجمه و تأثیر آن در جذب مخاطبان و اهمیت و ارزش کتاب گرانسنگی چون نهج البلاغه که از مهم‌ترین کتب دینی به شمار می‌رود، می‌کوشیم تا برخی مشکلات و چالش‌هایی که مترجمان با قلم فرسایی خود در فرایند برگردان ادوات استیناف در ترجمه‌های نصوص نهج البلاغه با آن مواجه می‌شوند، مورد بررسی قرار دهیم و راهکارهایی را در این زمینه ارائه دهیم. در باب پیشینه این جستار باید گفت که در حد استقرای پژوهشگر در مجلات و مراکز معتبر پژوهشی، در زمینه ادوات استیناف نهج البلاغه با ترجمه‌های فارسی آن، مقاله‌ای نگاشته نشده است. باشد که چنین پژوهشی راه را برای دستیابی بهتر به برابری صحیح و دقیق واژگانی در فرایند ترجمه بگشاید.

بیان مسأله

بی تردید یکی از اموری که در ترجمه متون دینی تأثیر بسزایی دارد، توجه به گستره‌ی عمیق معانی حروف و ادوات در زبان عربی است. ادوات جمع ادوات و به معنای حروف و هر آن چیزی است که به حروف

شبهات دارد؛ هر چند اسم یا فعل باشد (زرکشی، ۱۳۷۶، ج ۴: ۱۷۵-۴۴۵). این ادوات در نحو، بسامد بالایی دارند. مانند ادوات استفهام، ادوات تقلیل و تکثیر، ادوات تشبیه، ادوات شرط و ادوات استیناف. بنابراین درباب ترجمه پس از شناسایی دقیق این ادوات، چگونگی برگردان آنها به زبان فارسی از اهمیت شایانی برخوردار است. آگاهی از تفاوت‌ها و شبهات‌های زبان مبدأ و مقصد می‌تواند راهگشای بسیاری از مشکلات مترجم در سطوح واژگانی و نحوی باشد.

با توجه به جامعه آماری وسیع و گسترده ادوات استیناف و هم چنین به جهت محدودیت فرصت و مجال اندک، نگارنده این مقاله بر آن است که محور کار را پیرامون ادوات استیناف به حروف «واو، فاء، حتّی، لکن و بل» محدود نماید. از این رو نوشتار حاضر می‌کوشد به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

الف) جایگاه نحوی و معنایی ادوات استیناف در نهج البلاغه، چه گونه مطرح شده است؟

ب) انعکاس ادوات استیناف، در ترجمه شش تن از مترجمان معاصر (آیتی، انصاریان، دشتی، شهیدی، فیض الاسلام و مکارم شیرازی) چگونه است؟

ج) چالش‌های فراروی مترجمان فارسی نهج البلاغه و رهیافت آنان در برگردان این ادوات چیست؟

د) دستیابی به برابرنهاد صحیح و دقیق واژگان تا چه اندازه در مطالعات ترجمه اهمیت دارد؟

مجموعه این پرسش‌ها، ضرورت کاوش ادوات استیناف در ترجمه‌های مذکور را سبب شده است. از آنجا که رویکرد این مقاله، ارزیابی ترجمه ادوات استیناف مورد نظر در برخی از ترجمه‌های معاصر نهج البلاغه است، لازم به نظر می‌رسد نخست به تحلیل نحوی این ادوات و برابره‌های آن‌ها در زبان فارسی پرداخته شود، آن‌گاه با توجه به این دو امر، نمونه‌هایی از ترجمه‌های مترجمان مذکور مطرح گردد و چگونگی ترجمه این ادوات در آن ترجمه‌ها مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

استیناف در لغت و اصطلاح

استیناف از ریشه (أنف) مصدر باب استفعال است که لغت‌شناسان معانی متعددی را برای آن ذکر نموده‌اند. جوهری گوید: «وَأَنَّفٌ كُلُّ شَيْءٍ أُولَهُ... وَالْأَسْتِنَافُ: الْإِبْتِدَاءُ، وَكَذَلِكَ الْإِسْتِنَافُ». (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۴: ۱۳۳۳). فیومی می‌گوید: «أَسْتَأْنَفْتُ الشَّيْءَ أَخَذْتُ فِيهِ وَابْتَدَأْتُهُ». یعنی از ابتدا شروع کردم. (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۸: ۳۷۹؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۹: ۱۵؛ فیومی، ۱۴۱۴، ج ۲: ۲۶)

استیناف در اصطلاح علم نحو عبارت است از آغاز و شروع کردن کلام با جمله‌ای که یا در ابتدای کلام واقع شده و یا در لفظ و معنا جدا و مستقل از کلام سابق است. ادوات استیناف حروفی



هستند که بر این معنا دلالت داشته که عبارت است از: « واو، فاء، حتّی، بل و لکن» (أُو و ثَمّ نیز در مواردی از ادوات استیناف به شمار می‌آیند). (ابن هشام، ۱۴۰۴، ج ۲: ۳۸۲؛ مدنی، ۱۳۸۸، ۷۷۷).

جمله مستأنفه

علمای نحو جمله مستأنفه را بر دو قسم می‌دانند:

۱- استیناف نحوی: جمله‌ای که در آغاز کلام می‌آید و منقطع از کلام ماقبل است. مانند آیه شریفه: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) (۹۷، ۱). در این آیه، جمله (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ) استینافی است و محلی از اعراب ندارد. (برکات، ۱۴۲۸، ج ۱: ۱۸۶).

۲- استیناف بیانی: نوع دیگری از جمله مستأنفه است که در اثنای سخن می‌آید و منقطع از کلام ماقبل می‌باشد و غالباً در جواب سؤال مقدر می‌آید و با حرف عطف به ماقبل خود متصل نمی‌شود. همچنین خبر، حال و صفت برای جمله پیش از خود قرار نمی‌گیرد و از جهت اعراب از ما قبل خود مستقل است. مانند آیه شریفه: (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ). (۲۴-۲۵/۵۱). در این آیه، جمله (قال سلام) جواب سؤال مقدری است که تقدیر آن (فماذا قال لهم) می‌باشد، لذا به آن عطف نشده و از آن جدا است. (مدنی، ۱۳۸۸: ۷۷۷؛ ابن دمامینی، ۱۴۲۸، ج ۲: ۲۸۷؛ ابن هشام، ۱۴۰۴، ج ۲: ۳۸۳؛ بابتی، ۱۴۱۳، ج ۱: ۴۳۸؛ دسوقی، ۱۴۲۸، ج ۲: ۵۱۳).

ادوات استیناف در زبان عربی

ادوات استیناف در نحو از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. چنانچه ابن هشام در معنی اللیب در ضمن بررسی مفردات، هر یک از ادوات استیناف را به صورت جداگانه بیان کرده و به کاربرد آن‌ها در جمله اشاره می‌کند. پیش از پرداختن به بحث اصلی مقاله، یعنی مفهوم شناسی و نقد و بررسی ترجمه ادوات استیناف در برخی از ترجمه‌های نهج البلاغه، لازم به نظر می‌رسد بیانی هر چند مختصر، پیرامون نقش این ادوات در دستور زبان عربی ارائه گردد.

۱. واو استینافیه

یکی از حروف الفبایی که در علم نحو پیرامون آن بحث می‌شود، حرف واو است. این حرف، بیست و هفتمین حرف از حروف هجا و در ترتیب ابجدی این زبان، رده ششم را به خود اختصاص داده. (بابتی،



۱۴۱۳، ج ۲: ۱۱۶۰). ابن هشام در "معنی اللیب" برای این حرف، پانزده نوع برشمرده. (ابن هشام، ۱۴۰۴، ج ۲: ۳۶۹) و ابن خطیب الموزعی مؤلف کتاب مصابیح المغانی فی حروف المعانی یازده نوع آن را احصا کرده است که واو استیناف یکی از انواع آن است. (ابن خطیب ۱۴۱۴: ۵۱۹).

یا در خطبه ۳۲ نهج البلاغه در مورد اولیاء خدا و جنود حق می فرماید: « وَ بَقِيَ رِجَالُ غَضَّ أَبْصَارَهُمْ ذِكْرُ الْمَرْجِعِ وَ أَرَأَقَ دُمُوعَهُمْ خَوْفُ الْمَحْشَرِ فَهُمْ بَيْنَ شَرِيْدٍ نَادٍ... » (خطبه ۷۵/۳۲). واو در این فراز از خطبه استینافی است؛ و جمله بعد از آن فعلیه و مستأنفه می باشد. (غازی زاهد، ۲۰۱۴: ۲۰۷).

همچنین برای شاهد مثال جمله مستأنفه می توان به بخشی از خطبه نخست نهج البلاغه استناد نمود: «بَصِيْرٌ إِذْ لَا مَنظُوْرَ إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ مُتَوَجِّدٌ إِذْ لَا سَكَنَ يَسْتَأْنِسُ بِهِ وَلَا يَسْتَوْحِشُ لِقَدِّهِ» (خطبه ۱) از دیدگاه شارحان نهج البلاغه، واو در این خطبه واو استیناف و جمله «وَلَا يَسْتَوْحِشُ لِقَدِّهِ» استینافی است. قطب راوندی «لا يستوحش» را کلام مستأنفه دانسته است. (راوندی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۵۰).

از آنجایی که واو استیناف در جایی به کار می رود که قطع ارتباط میان جمله‌ای که بعد از واو استیناف استفاده شده، با قبل آن وجود دارد؛ در دو جمله مذکور نیز این موضوع محقق شده است. زیرا در دو جمله مذکور، با استفاده از واو استینافی دو مطلب و موضوع جدید به خواننده منتقل شده است.

۲. فاء استینافی

حرف فاء در قرآن کریم، بسامد بالایی دارد و محققان متقدم حوزه ادبیات عرب، انواعی را برای آن ذکر نموده‌اند. در این میان، ابن هشام انصاری در باب اوّل "معنی اللیب" به صورت مبسوطی به حرف فاء پرداخته است. (ابن هشام، ۱۴۰۴، ج ۱: ۱۶۱). برخی از نحاة برای این حرف شش معنا در نظر گرفته‌اند، از جمله عاطفه، استینافی، سببیه، جزای شرط، فصیح و زائده (حسن عباس، ۱۳۶۷، ج ۳: ۵۷۳). یکی از کارکردهای مهم فاء در زبان عربی، استیناف است. بدین معنا که ما بعد فاء با کلام سابق هیچ گونه رابطه لفظی ندارد و جمله بعد از آن مستأنفه بوده و محلی از اعراب ندارد. (ابن دمامینی، ۱۴۲۸، ج ۲: ۹۲ و صفایی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۲۷۹). شایان ذکر است که ابن



هشام این معنا را با عبارت قیل آورده که این نحوه بیان نشان می‌دهد وی این وجه را ضعیف می‌داند. (ابن هشام، ۱۴۰۴، ج ۱: ۱۶۸).

همچنین در خطبه ۳۴ نهج البلاغه آنجا که می‌فرماید: «[فَكَأَنَّ] قُلُوبَكُمْ مَأْلُوسَةٌ فَأَنْتُمْ لَا تَعْتَلُونَ...» (خطبه ۷۸/۳۴). فاء در فَكَأَنَّ استیناف است و جمله بعد از آن مستأنفه می‌باشد. (غازی زاهد، ۲۰۱۴، ۲۱۵).

در خطبه پنجم نهج البلاغه نیز، جمله «فَإِنْ أَقْلُ يَقُولُوا حَرَّصَ عَلَى الْمُلْكِ وَإِنْ أَشَكَّتْ يَقُولُوا جَنِيحَ مِنَ الْمَوْتِ» استینافی و «فاء» استفاده شده فاء عطف است. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۱، ۲۱۳)

فاء استینافی نشان می‌دهد که جمله‌های بعد از «فاء»، جمله‌های مستقل و دارای معنای مستقل هستند. به عنوان مثال در مورد عبارت بیان شده در خطبه پنجم، این جمله رویکرد یاران و مخاطبان امیرالمؤمنین علیه السلام به رفتارهای ایشان است و در واقع یک بیان اعتراضی از حضرت به مخاطبان اش است که در مقابل هر تصمیمی از ناحیه حضرت عکس العمل منفی نشان می‌دهند.

۳. حَتَّى ابْتَدَائِيَّة

این واژه در زبان عربی، یکی از حروف معانی می‌باشد که به جهت افاده معانی مختلف، علماء علم نحو در مورد این حرف گفته‌اند: (حَتَّى تحت تحت قلوب التَّحْوِين). یعنی حَتَّى دل و دماغ نحوی ها را به درد آورده است. (بابی، ۱۴۱۳: ۴۴۸). این حرف مطابق با نظر علمای نحو بصره، سه معنا را افاده می‌کند: ۱- حرف جزّ، ۲- حرف عطف، ۳- حرف ابتداء؛ (ابن هشام، ۱۴۰۴، ج: ۱۳۲؛ ابن دمّامینی، ۱۴۲۸، ج ۱: ۴۵۴). ولی علمای نحو کوفه معنای چهارمی هم برای این حرف در نظر گرفته‌اند که همان حَتَّى ناصبه است. این حرف بر فعل مضارع وارد می‌شود و آن را منصوب می‌کند و معنی غایت، تعلیل و استثناء دارد. سایر نحویین قسم پنجمی را هم برای حَتَّى بیان کرده‌اند و آن به معنای فاء می‌باشد که هر کدام از این انواع احکام خاص خود را دارد. (المرادی، ۱۹۷۶: ۱۳۱).

همان گونه که متذکر شدیم یکی از انواع حَتَّى، حَتَّى ابْتَدَائِيَّة است. بدین معنا که جمله، بعد از آن آغاز می‌شود و استینافی است و محلی از اعراب ندارد. چون از جهت لفظ و اعراب با جمله پیش از خود، هیچ ارتباطی ندارد. (حسن، عباس، ۱۳۶۷، ج ۴: ۳۲۰؛ مدنی، ۱۳۸۸، ۸۶۹).



و یا در این فراز از خطبه نهج البلاغه که می‌فرماید: «أَرْسَلَهُ بِالضَّيَاءِ وَقَدَمَهُ فِي الْأَصْطِقَاءِ، فَرَتَّقَ بِهِ الْمَقَاتِقَ وَسَاوَرَ بِهِ الْمُغَالِبَ وَذَلَّلَ بِهِ الصُّعُوبَةَ وَسَهَّلَ بِهِ الْحُرُونَ، حَتَّى سَرَّحَ الضَّلَالَ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ». که حتی ابتدائیّه بر سر فعل ماضی آمده است. (خالقیان، ۱۳۹۳، ۴۵۲).

یا در فرازی از خطبه ۱۳ نهج البلاغه می‌فرماید: «وَإِنَّمَا اللَّهُ لَتَغْرَقَنَّ بِلَدَّتِكُمْ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مَسْجِدِهَا كَجُوجُؤٍ سَفِينَةٍ أَوْ نَعَامَةٍ جَائِمَةٍ وَفِي رِوَايَةٍ كَجُوجُؤٍ طِينٍ فِي لُجَّةِ بَحْرٍ» در اینجا «حتی» ابتداییه و مبنی بر سکون است و محلی از اعراب ندارد. (خوبی، ۱۳۵۹، ج ۳، ۱۸۸)

در این دو شاهد مثال، حتی در مفهوم ابتداییه آمده است به این مفهوم که جمله‌ای جدید با مفهومی جدید از آن به دست می‌آید. به عنوان مثال در مورد فراز بیان شده از خطبه ۱۳ می‌توان اینگونه تحلیل نمود که امیرالمؤمنین علیه السلام خبری جدید در مورد عذاب فتنه‌گران جعل می‌دهند که سرنوشت کار ایشان، احاطه عذاب الهی بر آنها است.

۴. لکن ابتداییه

یکی از حروف معانی غیر عامل «لکن» است، این کلمه بر دو قسم است: لکن ابتداییه و لکن عاطفه.

لکن ابتداییه مخففه از «لکن» ثقیله است و عمل نمی‌کند و حرف ابتداء محسوب می‌شود. ولی «لکن» عاطفه، در اصل وضع خود خفیفه است و بعد آن مفرد می‌آید و قبلش مسبوق به نفی و نهی است، مشروط بر این که همراه با واو عاطفه نباشد. (سامرایی، ۱۴۲۸، ج ۳: ۲۵۷)

لکن ابتداییه که یکی از ادوات استیناف است، بر جمله وارد می‌شود و تنها مفید معنای استدراک می‌باشد و گاهی نیز مسبوق به واو استعمال شده است. به عنوان شاهد مثال می‌توان به این عبارت از خطبه ۵۰ نهج البلاغه اشاره کرد: «وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ وَ لَكِنْ يُؤَخَذُ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ وَمِنْ هَذَا ضِغْثٌ فَيَمْرَجَانِ». که حرف «لکن» ابتداییه می‌باشد. (خالقیان، ۱۳۹۳، ۷۷).

نیز در خطبه ۲۰ نهج البلاغه، در عبارت «وَلَكِنْ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا قَدْ عَايَنُوا وَقَرِيبٌ مَا يُطْرَحُ الْحِجَابُ» حرف مشبّه بالفعل برای استدراک مخففه عن مثقله و مبنی بر سکون و غیر عامل است و محلی از اعراب ندارد. (مغنیه، ۱۹۷۹، ج ۱، ۱۵۶)



از آنجایی که و لکن در این عبارات، استینافیه و ابتداییه است، می‌توان بیان داشت که معنای این عبارات نیز معنایی مستقل است. به عنوان مثال در مورد فراز بیان شده از خطبه ۵۰، به آمیختگی همیشگی حق و باطل اشاره شده است و قانون کلی تبیین گردیده است.

۵. بل ابتداییه

حرف «بل» یکی از حروف اضراب می‌باشد و اساساً مهم‌ترین واژه‌ای است که مفهوم «اضراب» را بیان می‌کند. اضراب یعنی اعراض و روی گردانی. بدین معنا که گوینده با بکار بردن کلمه «بل» از سخن قبلی خود صرف نظر می‌کند. این حرف چنانچه بر جمله وارد شود، حرف ابتدا به شمار می‌رود. شاهد مثالی در این زمینه خطبه ۵ نهج البلاغه است:

«بَلِ اَنْدَمَجْتُ عَلَي مَكْنُونٍ عَلِمْتُ لَوْ بُوْحْتُ بِهٖ لَا ضَطْرَّ بِنْتُمْ اَضْطْرَابَ الْاُرْشِيَّةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيْدَةِ»
بل در این فراز از خطبه برای اضراب استفاده شده و به این دلیل که امیرالمؤمنین علیه السلام دلیل و علت را بیان نموده است؛ جمله ابتداییه محسوب می‌شود. (حسناوی، ۱۴۳۷، ۲۳۲).

ادوات استیناف در زبان فارسی

با توجه به اهمیت حروف و نقش آن‌ها در علم نحو، علمای نحو از دیرباز در لابه لای کتاب‌های خود، به بیان معانی حروف پرداخته و بعضاً باب مجزاً و مفصلی را در کتب خود به این امر اختصاص داده‌اند. دستور نویسندگان زبان فارسی هم در این زمینه تلاش‌های خاصی را مبذول داشته‌اند که به عنوان نمونه می‌توان به کتاب «حروف ربط و اضافه» دکتر خطیب رهبر در این زمینه اشاره کرد. از آنجا که «ادوات استیناف» از جمله حروفی هستند که تنوع نحوی و معنایی زیادی دارند؛ لازم است برگردان این واژگان در زبان فارسی با دقت مورد توجه قرار گیرد.

۱. واو استیناف

یکی از گونه‌های کلمه در زبان فارسی «حروف» است. بیشتر دستورنویسان زبان فارسی، حروف را در سه دسته ی حروف ربط، حروف اضافه و نشانه تعریف کرده‌اند. (انوری، ۱۴۰۳، ۲۴۶). حرف واو یکی از مهم‌ترین و پرکاربردترین حروف پیوندگر زبان فارسی و عربی است، که در طبقه حروف ربط قرار دارد و نقش پیوند و ایجاد وابستگی بین اجزای یک جمله و گاه جمله‌های متعدّد را بر عهده دارد.

همان گونه که «واو» در زبان عربی انواع گوناگونی دارد، و پیش از این به تنوع نحوی آن اشاره‌ای گذرا شد، در دستور زبان فارسی نیز معانی متعددی برای آن ذکر کرده‌اند. خطیب رهبر در کتاب (حروف ربط و اضافه) به معانی مختلفی برای واو از جمله عطف، فوریت و عدم تراخی، حالیه، استیناف، استدراک، اضراب، تخمین و تقریب، استبعاد، استفهام و تعجب اشاره کرده‌است. (خطیب رهبر، ۱۴۱۴، ۴۷۱). آن چه در این مقاله اهمیت شایانی دارد این است که آیا این واژه در ترجمه‌های نهج البلاغه باید برگردانی به فارسی داشته باشد یا خیر؟ در پاسخ به این سؤال ناگزیریم به اختصار مبحث فصل و وصل در علم بلاغت را مطرح نماییم، چرا که واو استیناف یکی از زیر مجموعه‌های مبحث فصل و وصل در علم بلاغت است.

در اصطلاح علمای قدیم بلاغت، وصل، عطف برخی جملات بر برخی دیگر و فصل، ترک عطف معرفی شده‌است. (جرجانی، ۱۴۲۲، ۱۴۸). یعنی در چه مواردی باید دو جمله را با پیوندهای لفظی مانند واو به هم مربوط و وصل کرد و در چه مواردی با پیوندهای معنوی یعنی بدون استفاده از ادوات ربط، فصل ایجاد نمود.

از مواردی که فصل بین دو جمله واقع می‌شود هنگامی است که بین آن دو کمال انقطاع باشد و این خود بردو گونه است:

۱- زمانی که دو جمله از لحاظ انشایی و خبری متفاوت باشند.

۲- میان دو جمله ربط معنایی وجود نداشته باشد. (خطیب قزوینی، ۲۰۱۰، ۱۲۰؛ ابن یعقوب مغربی، ۱۴۲۲، ج ۱، ۶۰).

پس اگر واوی بین دو جمله انشایی و خبری و یا میان دو جمله که ربط معنایی با هم ندارند قرار بگیرد، واو استیناف است و نباید به فارسی ترجمه شود، چرا که ممکن است خواننده فارسی زبان به اشتباه افتاده و آن را واو عطف بپندارد.

خرمشاهی در مقاله‌ای که در ارتباط با واو استیناف نگاشته است، با بررسی و احصایی که در قدیمی ترین ترجمه موجود و کهن فارسی به نام «ترجمه قرآن قدس» در ارتباط با واو استیناف انجام داده، به این نتیجه رسیده که کلیه واوهای آغازین آیات که به احتمال زیاد همه آن‌ها استینافیه هستند، در ترجمه قرآن حذف شده‌اند. استنتاج ایشان از دومین ترجمه قرآن به نام «ترجمه تفسیر طبری» این است که در این اثر نیز بیست و نه فقره «واو» از واوهای آغازین آیات در ترجمه حذف

شده‌است. همچنین ایشان یادآور شده که در «تفسیر میبدی یا کشف الاسرار» نیز بیست و نه فقره واو استینافی حذف گردیده‌است. (نکات قرآنی ۴، بهاء الدین خرمشاهی).

۲. فاء استینافیه

دستور نویسان زبان فارسی برای فاء استیناف، معادلی در نظر نگرفته‌اند. اما در زبان عربی و در کتب معانی حروف برای این نوع فاء تعاریفی بیان شده‌است. در کتاب "المعجم الوافی فی ادوات النحو العربی" ضمن بیان انواع فاء یک نوع آن را فاء استیناف معرفی کرده و درباره آن چنین می‌گوید: « الفاء للاستیناف حیث یتتم معنی الکلام و یراد أن یتبدأ معنی الجدید ». (الحمد، ۱۴۱۴، ۲۱۹). یعنی فاء زمانی افاده استیناف می‌کند که معنای جمله پیش از آن تمام شده باشد و پس از آن جمله جدیدی آغاز گردد.

از آنجا که جمله واقع شده بعد از فاء استیناف از جهت اعراب و معنا ارتباطی با جمله قبل ندارد و از آن مستقل است، نباید در ترجمه فارسی فاء ترجمه شود ولی مترجمان در ترجمه این حرف، معنای «پس»، «آنگاه»، «ولی» و «اما» را لحاظ کرده‌اند و هیچ تفاوتی میان فاء سببیت که برای نتیجه‌گیری است و فاء استیناف قائل نشده‌اند.

۳. حتّی ابتداییه

جمهور نحویان بر آنند که حتّی بر چهار نوع است حتی جاژه، ناصبه، ابتداییه و عاطفه که برای آن‌ها در زبان فارسی، معانی گوناگونی در نظر گرفته شده‌است. چنانکه حتّی جاژه برای بیان غایت است و معادل آن در فارسی حرف ربط «تا» می‌باشد. به جای این نوع از حتّی، «الی» را می‌توان جایگزین کرد. (ابن هشام، ۱۴۰۴، ۹۱، زرکوب، ۱۳۸۸، ۱۶۲). ابن هشام در "مغنی اللیب" برای حتّی ناصبه‌ای که بر فعل مضارع وارد می‌شود و آن را منصوب می‌کند سه معنی در نظر گرفته‌است: «الی، کی تعلیلیه و الا استثناییه». (ابن هشام، ۱۴۰۴، ج ۱: ۱۳۲؛ دامینی، ۱۴۲۸، ج ۱: ۴۵۴). نوع سوّم، حتّی ابتداییه است که بر سر جمله می‌آید و جمله بعد از آن، از جهت اعراب و لفظ مستقل از جمله پیش از آن است. حتّی ابتداییه بر جمله اسمیه و جمله فعلیه‌ای که فعلش ماضی و مضارع باشد و نیز بر جمله شرطیه وارد می‌شود. (ناظر جیش، ۱۴۲۸، ج ۶: ۲۹۹۸؛ ایمن عبد الرزاق الشوا، ۲۰۰۹، ۲۶۵). علامت حتّی ابتداییه این است که می‌توان به جای آن «فاء» گذاشت. « یصح ان

توضع الفاء موضع حتّی». (برکات ابراهیم، ۱۴۲۸، ج ۲: ۶۸؛ مستفید، ۱۳۹۰، ج ۲: ۲۹۲). البتّه این در شرایطی صدق می‌کند که بعد از حتّی، فعل مضارع مرفوع باشد، صاحب "النحو الوافی" می‌گوید: فعل مضارع در صورتی بعد از حتّی مرفوع می‌شود که معنای حال حقیقی یا موؤل به حال داشته باشد و یا ماقبل حتّی سببی برای مابعد آن باشد. (حسن عباس، ۱۳۶۷، ج ۴: ۳۱۸) که در این صورت به معنی فاء سببیه است و به فارسی «پس» معنا می‌شود. (صفایی، ۱۳۸۷، ج ۲، ۱۱۷). همچنین برخی افزون بر معنای «پس»، معنای «به گونه‌ای که» را نیز برای آن پیشنهاد کرده‌اند. (مستفید، ۱۳۹۰، ج ۲، ۲۹۲) با این حال اکثر مترجمان بدون توجّه به این قواعد حتّی ابتداییه را به معنی «الی» ترجمه کرده‌اند.

۴. لکن ابتداییه

«لکن» در عربی حرف ربط و در فارسی برای استدراک است.

استدراک در لغت به معنی طلب اصلاح و در اصطلاح به معنی (رفع توهم یتولّد من کلام متقدّم) دفع توهمی است که از کلام پیشین ایجاد می‌شود. (جامی، ۱۴۳۰، ج ۲، ۴۰۱). اما در زبان فارسی استدراک به معنی «دریافتن چیزی است»، و در اصطلاح علم بدیع آن است که در آغاز سخن، توهمی ایجاد کنند، سپس سیاق سخن را تغییر دهند، و از آن در القای معنایی متفاوت و مغایر معنی اوّل سود جویند، چنان که در آغاز سخن تصوّر شود که گوینده قصد مذمّت دارد و سپس معلوم شود که مقصود او مدح بوده‌است.

از روش‌های رایج استدراک، آوردن حروف استثناء (مانند: جز، مگر، لکن) است. (سعادت، ۱۳۸۴، ج ۱، ۳۶۶).

۵. بل ابتداییه

«بل» از جمله حروفی است که اگر بعد از آن جمله واقع شود، در عداد ادوات استیناف می‌باشد. همانطور که پیشتر متذکّر شدیم، «بل» بر دو گونه است: بل اضراب ابطالی و بل اضراب انتقالی. الف. اضراب ابطالی: اگر جمله ما قبل «بل» باطل گردد، در این صورت بل، «بل اضراب ابطالی» است. در چنین مواردی «بل» را باید، «نه بلکه» (مستفید، ۱۳۹۰، ج ۲ تا ۳۰: ۳۸۵) و یا «نه چنین نیست» ترجمه کرد. (زرکوب، ۱۳۸۸، ۱۸۶).



ب. اضراب انتقالی: در چنین مواردی «بل» عملاً مترادف روشنی در فارسی ندارد. اما می‌توان از شواهدی در این زمینه یاری جست. چنانچه آقای مستفید در کتاب قرآن کریم با ترجمه و توضیحات لغوی و ادبی می‌گوید: اگر بخواهیم مترادفی برای این حرف در نظر بگیریم بهتر است از عبارت: «این مطلب به جای خود، نکته دیگر این که ... استفاده کنیم. (مستفید، ۱۳۹۰، ج ۲۶ تا ۳۰: ۳۸۵). خسرو فرشید ورد در کتاب دستور زبان مفصل «بلکه» را گاه حرف ربط همپایگی تصحیح و گاه حرف ربط همپایگی افزایش می‌داند. و یکی از معانی بلکه را «علاوه بر این» بیان می‌کند. (ر. ک؛ خسرو فرشید ورد: ۵۵۷).

ابن هشام و خطیب و زمخشری درباره «أم منقطعه» که به معنای اضراب آمده، چنین اظهار نظر کرده‌اند: ابن هشام در بحث «أم» منقطعه می‌گوید: "و معنی أم المنقطعة الذی لا یفارقها الإضراب" (ابن هشام، ۱۴۰۴، ج ۱: ص ۴۴). همچنین خطیب گوید: "و تكون علی خلاف «أم» المتصلة حیث یستغنی بما قبلها عما بعدها، و هی مثل «بل» لا یفارقها الإضراب". (خطیب، ۲۰۱۰، ۶۹). و سیوطی ذیل آیه ۸ و ۷ احقاف: (وَ إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ أَمْ يَقُولُونَ افْتِرَاءٌ). می‌گوید: «أم بمعنی بل و همزة الإنکار». طنطاوی هم ذیل این آیه گوید: «أم» هنا منقطعة بمعنی بل و الهمزة، و تقید الإضراب و الانتقال من حکایة أقوالهم الباطلة السابقة. إلى أقوال أخرى أشد منها بطلاناً و کذباً. و الاستفهام للإنکار و التعجب من حالهم. (طنطاوی، ۱۹۹۷، ج ۱۳: ۱۸۳؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱۳، ۱۶۶). زمخشری ذیل این آیه می‌گوید: أَمْ يَقُولُونَ افْتِرَاءٌ إضراب عن ذکر تسمیة الایات سحراً إلى ذکر قولهم: إن محمداً افتراه. و معنی الهمزة فی أم: الإنکار و التعجب، كأنه قیل: دع هذا و اسمع قولهم المستنکر. (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴، ۲۹۷).

عبارت زمخشری: «دع هذا و اسمع قولهم المستنکر» تأییدی است بر معنایی که برای اضراب انتقالی گفتیم، یعنی: «این مطلب بجای خود، مطلب دیگر اینکه...».

ادوات استیناف در ترجمه خطب نهج البلاغه

اکنون که تا حدودی با معانی ادوات استیناف در نحو آشنا شدیم، این معانی را در ترجمه‌های مذکور نهج البلاغه، پیگیری کرده و به ارزیابی آن‌ها می‌پردازیم. ولی برای رعایت اختصار و پرهیز از اطناب ممل، تنها به ذکر سه مورد از ترجمه ادوات استیناف در نهج البلاغه بسنده می‌کنیم.

۱. واو استیناف

(وَ أَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِّلًّا مُتَفَرِّقَةً وَ أَهْوَاءٌ مُنْتَشِرَةٌ وَ طَرَائِقُ مُتَشَتَّتَةٌ...) (خ / ۱ ص ۴۴).

آیتی: «در این هنگام مردم روی زمین به کیش و آیین پراکنده بودند و هر کس را باور و عقیدت و آیین و رسمی دیگر بود...».

انصاریان: «در آن روزگار اهل زمین مللی پراکنده، دارای خواسته‌هایی متفاوت، و روش‌هایی مختلف بودند...».

دشتی: «در روزگاری که مردم روی زمین دارای مذاهب پراکنده، خواسته‌های گوناگون، و روش‌های متفاوت بودند...».

شهیدی: «حالی که مردم زمین هر دسته به کیشی گردن نهاده بودند، و هر گروه پی خواهشی افتاده، و در خدمت آیینی ایستاده...».

فیض الاسلام: «و مردم در آنروز دارای مذاهب متشتت و بدعت‌های زیاد و رویه‌های مختلف بودند...».

مکارم شیرازی: «و در آن روز مردم زمین، دارای مذاهب پراکنده و افکار ضد و نقیض و راه‌ها و عقاید پراکنده بودند...».

واو در آغاز این فراز از خطبه استیناف است. (غازی زاهد، ۲۰۱۴، ۹۵؛ خالقیان، ۱۳۹۳، ۱۲)

ولی از میان مترجمان فوق، فیض الاسلام و مکارم شیرازی بدون توجه به استینافی بودن «واو» آن را ترجمه کرده‌اند. در صورتی که باید بیان داشت واو استینافی نشان دهنده استقلال معنایی جمله است و زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام از شرایط دوره بعثت سخن به میان می‌آورند، یکی از گمراهی‌های جاهلیت را پراکنده بودن و تشتت مذهبی و دینی می‌دانند. لذا این موضوعی جدید است که مبحث کلی شرایط زمان بعثت را توضیح و تبیین می‌نماید و باید به صورت استینافی ترجمه شود.

(وَ لِسَانُ الصَّادِقِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْمَالِ [يُورَثُهُ غَيْرُهُ] يَرِثُهُ غَيْرُهُ). (خطبه ۲۳/ص ۶۵)

آیتی: «و نام نیکی که خدا برای آدمی در میان مردم می‌گذارد از مالی که دیگران برای او به میراث می‌گذارند بهتر است...».



انصاریان: « نام نیکی که خداوند در میان مردم از انسان به جای گذارد بهتر از ثروتی است که آن را برای دیگران به ارث می نهد».

دشتی: « نام نیکی که خدا از شخصی در میان مردم رواج دهد بهتر از میراثی است که دیگری بردارد».

شهیدی: « و نام نیکی که خدا از آدمی میان مردمان بر جای گذارد، بهتر از میراثی است که دیگری بردارد».

فیض الاسلام: « و نام نیکو که خداوند بشخص در میان مردم عطاء فرماید بهتر است برای او از ثروت و دارائی که برای دیگری به میراث گذارد».

مکارم شیرازی: « و نام نیکی که خداوند (در سایه نیکوکاری و محبت) به انسان عطا می کند، از ثروتی که به هر حال، برای دیگران به ارث می گذارد بهتر است، (که این، ثروتی است معنوی و ماندگار، و آن جیفه‌ای مادی و فزّار».

هر چند او در این فراز از خطبه او استیناف است. (غازی زاهد، ۲۰۱۴، ج ۱، ۱۷۲؛ خالقیان، ۱۳۹۳، ۴۳). و نباید ترجمه شود ولی در ترجمه آیتی، شهیدی، فیض الاسلام و مکارم شیرازی ترجمه شده که صحیح به نظر نمی‌رسد. اما انصاریان و دشتی به این نکته توجه کرده و آن را ترجمه ننموده‌اند. این نکته زمانی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که جمله امیرالمؤمنین علیه السلام را دارای استقلال معنایی و کامل بدانیم. استقلال معنایی جمله بدین صورت است که نام نیک، بهتر از ثروت است. خواننده با شنیدن این فراز، هیچگونه خلأ و ابهام معنایی را احساس نمی‌کند تا نیاز داشته باشد به قبل و بعد جمله نظر نماید تا این ابهام از او برطرف شود. لذا با توجه کامل بودن معنا، دیگر نیازی به ترجمه و وابستگی احساس نمی‌شود.

۲. فاء استینافیه

(فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مَرَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخَفْ عَلَى الْمُؤْتَدِينَ وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ نَبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَسْنُ الْمُعَانِدِينَ،...). (خطبه ۵۰ / ص ۸۸).

آیتی: «اگر باطل با حق نمی آمیخت بر جویندگان حق پنهان نمی ماند و اگر حق به باطل پوشیده نمی گشت، زبان معاندان از طعن بریده می شد».

انصاریان: « اگر باطل از آمیزش با حق خالص می شد راه بر حق جویان پوشیده نمی ماند. و اگر حق در پوشش باطل پنهان نمی گشت زبان دشمنان یاوه گو از آن قطع می گشت».

دشتی: « پس اگر باطل با حق مخلوط نمی شد، بر طالبان حق پوشیده نمی ماند، و اگر حق از باطل جدا و خالص می گشت زبان دشمنان قطع می گردید».

شهیدی: « پس اگر باطل با حق در نیامیزد، حقیقت جو آن را شناسد و داند، و اگر حق به باطل پوشیده نگردد، دشمنان را طعنه زدن نماند».

فیض الاسلام: «پس اگر باطل با حق در هم نمی شد راه حق بر خواهان آن پوشیده نمی گردید، و اگر حق در میان باطل پنهان نمی بود دشمنان (هرگز) نمی توانستند از آن بد گوئی کنند».

مکارم شیرازی: « اگر باطل از آمیختن با حق جدا می گردید بر کسانی که طالب حقتند پوشیده نمی ماند. و اگر حق از آمیزه باطل پاک و خالص می شد زبان دشمنان و معاندان از آن قطع می گشت».

«فایی» که بر سر این قسمت از خطبه آمده «فاء استینافیه» است و نباید ترجمه شود ولی دشتی، شهیدی و فیض الاسلام در ترجمه آن از حرف «پس»، استفاده کرده‌اند که معادل صحیح و دقیقی نمی باشد. تنها آیتی، انصاریان و مکارم هستند که از ترجمه آن خودداری کرده‌اند که به نظر می‌رسد در این زمینه ارجح باشد. به این دلیل که امیرالمؤمنین علیه السلام در این فراز از خطبه به درآمیختگی حق و باطل اشاره دارند و دلایل آن را بیان می‌نمایند و در واقع این فراز دارای استقلال معنایی و عدم وابستگی به قبل و بعد است.

(فَمَنْ صَدَقَكَ بِهَذَا فَقَدْ كَذَّبَ الْقُرْآنَ وَ اسْتَغْنَى عَنِ الْاِسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ فِي نَيْلِ الْمَحْبُوبِ وَ دَفَعِ الْمَكْرُوهِ،). (خطبه ۱۷۹ / ص ۱۰۵).

آیتی: « هرکس که سخنان تو را راست پندارد، قرآن را دروغ انگاشته و برای رسیدن به هر چه پسند اوست و پرهیز از آنچه ناپسند اوست خود را از یاری خداوند بی نیاز خواسته‌است.»

انصاریان: « آن که تو را در این گفتار تصدیق کند قرآن را تکذیب کرده، و به گمان خود از طلب یاری خدا در به دست آوردن مطلوب و دفع مکروه بی نیاز شده».

دشتی: « کسی که گفتار تو را تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده‌است، و از یاری طلبیدن خدا در رسیدن به هدف های دوست داشتنی، و محفوظ ماندن از ناگواریها، بی نیاز شده‌است».

شهیدی: « هر که تو را در این سخن راستگو پندارد، قرآن را دروغ انگارد، و در رسیدن به مطلوب و دور کردن آنچه ناخوش است و نامحبوب، خود را از خدا بی نیاز شمارد».



فیض الاسلام: «کسی که این سخنان تو را باور نماید قرآن را دروغ پنداشته (در قرآن کریم سوره ۲۷ آیه ۶۵ می‌فرماید: «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» یعنی بگو هر که در آسمانها و زمین است نا آمده و پوشیده را نمی‌داند مگر خدا) و برای بدست آوردن آنچه دوست دارد و دوری از ناپسندیها از طلب یاری از خدا بی‌نیاز گردیده».

مکارم شیرازی: «کسی که تو را در این گفتار تصدیق کند قرآن را تکذیب کرده (چرا که قرآن همه این امور را از سوی خدا می‌داند) و از یاری جستن از خدا در رسیدن به هدف‌های مطلوب و مصون ماندن از حوادث ناخوشایند، خود را بی‌نیاز می‌پندارد».

در خطبه فوق «فای» که بر «من صدقک» وارد شده «فاء» استینافیه است و نباید ترجمه شود. (خالقیان، ۱۰۱، ۱۳۹۳)

مترجمان مذکور نیز این نکته را در نظر گرفته و «فاء» را ترجمه نکرده‌اند. اما با توجه به قاعده همسان سازی، در ترجمه دشتی، شهیدی و فیض الاسلام یکسان عمل نکرده‌اند و در ترجمه خطبه قبل حرف «فاء» را ترجمه کرده بودند.

۳. حَتَّىٰ ابْتَدِئَتْهُ

(حَتَّىٰ إِذَا مَضَىٰ لِسَبِيلِهِ جَعَلَهَا فِي [سِتَّةٍ] جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَخَذَهُمْ). (خطبه ۳ / ص ۴۹).

آیتی: «تا او (عمر) نیز به جهان دیگر شتافت و امر خلافت را در میان جماعتی قرار داد که مرا هم یکی از آن قبیل می‌پنداشت».

انصاریان: «تا زمان او هم سپری شد، و امر حکومت را به شورایی سپرد که به گمانش من هم (با این منزلت خدایی) یکی از آنانم».

دشتی: «تا آن که روزگار عمر هم سپری شد. سپس عمر خلافت را در گروهی از قرار داد که پنداشت من همسنگ آنان می‌باشم».

شهیدی: «چون زندگانی او به سر آمد، گروهی را نامزد کرد، و مرا در جمله آنان در آورد».

فیض الاسلام: «عمر هم راه خود را پیمود (و پیش از تهی کردن جامه) امر خلافت را در جماعتی قرار داد که مرا هم یکی از آنها گمان نمود».

مکارم شیرازی: «این وضع همچنان ادامه داشت تا او (خلیفه دوم) به راه خود رفت و در این هنگام (در آستانه وفات) خلافت را در گروهی (به شورا) گذاشت که به پندارش من نیز یکی از آنان بودم».

«حتّی» در این فراز از خطبه، حتّی ابتدائیه است و معنای استیناف دارد. (ر. ک؛ خالقیان: ۱۹).
اکثر مترجمان در ترجمه خطبه فوق، معنای غایت را برای حتّی لحاظ کرده‌اند که ترجمه نادرستی است. ولی شهیدی از واژه «چون» استفاده کرده و فیض الاسلام معادلی برای این واژه در نظر نگرفته است. ولی با توجه به توضیحاتی که ذیل "حتّی ابتدائیه" بیان نمودیم در اینجا استفاده برابر نهاد «پس»، صحیح به نظر می‌رسد. به این دلیل که از لفظ «إِذَا» در مورد ظرف زمانی استفاده گردیده و توضیح بیشتری بیان گردیده است، به نظر می‌رسد مطلب جدیدی در مورد خلیفه دوم قابل بیان است و لذا جمله استینافیه است و امیرالمؤمنین علیه السلام به این موضوع اشاره دارند که حتّی عمر نیز خلافت را به شورا سپرد و من در این شورا با دیگران مقایسه شدم.

(عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ مَحَارِمَهُ وَ اتَّرَمَتْ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ حَتَّى أَنَّهُمْ لِيَأْتِيَهُمْ وَ أَظْمَأَتْ هَوَاجِرُهُمْ). (خطبه ۱۱۴ / ص ۱۶۹).

آیتی: «ای بندگان خدا، تقوا دوستان خدا را از ارتکاب حرامها نگه داشته و ترس از خدا را در دل‌هایشان نشانده است، به گونه‌ای که، شبها بیدارشان می‌دارد و وا می‌داردشان که روزهای گرم را در تشنگی سپری سازند».

انصاریان: «بندگان خدا، تقوای الهی اولیاء خدا را از دچار شدن به حرامها باز داشت، و دل‌هایشان را ملازم ترس از خدا کرد، تا جایی که آنان را به شب زنده‌داری واداشت، و در گرمای روز موفق به روزه نمود».

دشتی: «ای بندگان خدا همانا تقوای الهی دوستان خدا را از انجام محرمات باز می‌دارد، و قلب‌هایشان را پر از ترس خدا می‌سازد، تا آن که شب‌های آنان با بی‌خوابی و روزهایشان با تحمل تشنگی و روزه‌داری، سپری می‌گردد».

شهیدی: «بندگان خدا، پرهیز از نافرمانی خدا دوستان او را از در افتادن در حرامهای او نگاهداشته است، و دل آنان را با ترس وی همراه داشته است، چندان که شبها بیدارشان می‌دارد، و روزهای گرم را با تشنگی بر آنان به سر می‌آرد».

فیض الاسلام: «بندگان خدا، تقوی و ترس از خدا و دوستان خدا را از ارتکاب حرام باز می‌دارد، و خوف و ترس (از عذاب را) در دل‌هایشان قرار می‌دهد، بطوریکه آنان را در شبها (برای نماز) بیدار و در شدت گرمی روزها (برای روزه) تشنه نگاه می‌دارد».



مکارم شیرازی: «ای بندگان خدا! (بدانید) تقوای الهی دوستان خدا را از ارتکاب گناهان باز داشته، و قلوبشان را قرین خوف و خشیت ساخته، تا آن جا که شبهایشان را بیدار، و روزهایشان را گرم و سوزان کرده‌است».

حتی در این فراز از خطبه، حتی ابتداییه است. (خالقیان، ۱۳۹۳، ۲۰۳). و همان گونه که قبلاً بیان کردیم معنی «فاء سببیه» می‌دهد و برخی معنای «به گونه‌ای که» را هم برای آن پیشنهاد کرده‌اند. ولی همان طور که در ترجمه‌ها دیده می‌شود، مترجمان از واژه‌های گوناگونی برای ترجمه حتی ابتداییه استفاده کرده‌اند. انصاریان، دشتی و مکارم معنای غایت را لحاظ کرده‌اند که صحیح به نظر نمی‌رسد. فیض الاسلام واژه بطوری که و آیتی به گونه‌ای که را بکار برده که معنای مناسبی است. در فراز مذکور، کلمه «حتی» در صدد توضیح و تبیین از جمله قبلی خود و دارای استقلال معنایی مفهومی است. و مفهوم تقوا را اینگونه تبیین می‌دارد که افراد متقی، شب‌های خود را بیدار و روزهایشان را به سختی می‌گذارند.

۴. لکن ابتداییه

(وَ حَقًّا أَقُولُ، مَا الدُّنْيَا غَرَّتْكَ وَ لَكِنِّي بِهَا اغْتَرَرْتُ، وَ لَقَدْ كَاشَفْتُكَ الْعِظَاتِ وَ آذَنْتَكَ عَلَي سَوَاء) (خطبه ۲۲۳ / ص: ۳۴۵).

آیتی: «به راستی، دنیا تو را نفریفته، تو خود فریفته آن شده‌ای. دنیا هر چیز را که از آن عبرتی توان گرفت، برایت آشکار ساخت و از فواید عدالت آگاهت نمود».

انصاریان: «به حق می‌گویم: دنیا تو را فریب نداده بلکه تو فریفته آن شده‌ای، دنیا پندها را برایت آشکار نمود، و بر عدل و انصاف دعوت کرد».

دشتی: «به حق می‌گویم آیا دنیا تو را فریفته است یا تو خود فریفته دنیایی دنیا عبرت‌ها را برای تو آشکار، و تو را به تساوی دعوت کرد».

شهیدی: «سخن به راست بگویم، دنیا تو را فریفته نساخته، که تو خود فریفته دنیایی و بدان پرداخته. آنچه را مایه عبرت است برایت آشکار داشت، و میان تو و دیگری فرقی نگذاشت».

فیض الاسلام: «و بحق و درستی می‌گویم (که در واقع) دنیا ترا فریب نداده، بلکه تو به آن فریفته شده‌ای، دنیا برای تو پندها هویدا ساخته و ترا بعدل و برابری آگاه کرده».

مکارم شیرازی: «به حق می‌گوییم: دنیا تو را فریب نداده، این تو هستی که به آن فریفته و مغرور شده‌ای (و خود را فریب داده‌ای)، دنیا پندهای فراوانی دارد که پرده از روی واقعیت خود برای تو برداشته و تو را به عدل و انصاف دعوت کرده‌است».

لکن در این خطبه افاده استدراک می‌کند. (خالقیان، ۱۳۹۳، ۴۷۶).

یکی از نقدهایی که در ترجمه نهج البلاغه درباره این واژه وارد است، این است که مترجمان محترم به بعد استدراکی «لکن» و ابعاد بلاغی و نحوی این حرف، توجهی نکرده‌اند و چه بسا «لکن» را به معنای «بلکه» که از ادات اضراب است، ترجمه کرده‌اند. شایان ذکر است که مترجم، در ترجمه خود نباید واژه‌ها با ساختار نحوی مشابه را، به گونه‌های ناهمسان و چه بسا متخالف ترجمه کند. و از این جاست که اهمیت یکسانی و هماهنگی در ترجمه و ضرورت آن تا حدی روشن می‌شود. اکنون می‌توان بر پایه هر آنچه گفته شد دریافت که برگردان «ولی» و «اما» برای لکن، که مفید معنای استدراک است، از امانت بیشتری برخوردار است. اما واژه‌ای چون «بلکه» با ساختار زبان مقصد اندکی بیگانه است.

(إِنَّ اسْتِعْدَادِي لِحَرْبِ أَهْلِ الشَّامِ وَ جَرِيرٌ عِنْدَهُمْ إِغْلَاقٌ لِلشَّامِ وَ صَرَفٌ لِأَهْلِهِ عَنِ خَيْرٍ إِنْ أَرَادُوهُ وَ لَكِنَّ قَدْ وَقَّتْ لِحَرْبِهِ وَقْتًا لَا يُقِيمُ بَعْدَهُ إِلَّا مَخْذُوعًا أَوْ عَاصِيًا). (خطبه ۴۳/ص ۸۴)

آیتی: «اگر با مردم شام بسیج نبرد کنم، در حالی که جریر نزد آنهاست، راه آشتی را به روی آنان بستن است، و از راه خیر - اگر آهنگ آن داشته باشند - باز داشتن. ولی من برای جریر زمانی معین کرده‌ام که بیش از آن در شام نماند، مگر آنکه، فریض دهند یا خود عصیان ورزد».

انصاریان: «آماده شدن من برای جنگ با اهل شام در حالی که جریر نزد آنان است، بستن در حجت به روی آنان، و باعث روی گرداندن شامیان از خیر است اگر خواهان خیر باشند. ولی من برای سفارت جریر وقتی را معین کرده‌ام که پس از پایان آن نمی‌ماند مگر اینکه فریب خورده یا آلوده به نافرمانی من شود».

دشتی: «مهیّا شدن من برای جنگ با شامیان، در حالی است که «جریر» را به رسالت به طرف آنان فرستاده‌ام، بستن راه صلح و باز داشتن شامیان از راه خیر است، اگر آن را انتخاب کنند. من مدت اقامت «جریر» را در شام معین کردم، که اگر تأخیر کند یا فریض دادند و یا از اطاعت من سرباز زده‌است».



شهیدی: «همانا آماده شدن من برای نبرد با مردم شام، حالی که جریر نزد آنهاست، بستن در آشتی با شام است، و بازداشتن شامیان از خیر - طاعت امام - اگر راه آن جویند - و طریق آشتی پویند - من جریر را گفته‌ام که تا چه مدّت در شام بمان اگر بیش از آن بماند فریب خورده‌است یا نافرمان».

فیض الاسلام: «آماده شدن من برای جنگ با مردم شام با اینکه جریر نزد ایشان است (و هنوز جواب ما را نیاورده) بستن در است بروی آنان، و باعث رو گردانیدن آنها است از خوبی (بیعت کردن) اگر اراده کرده باشند (اگر بگویند اقدام تو بجنگ، ما را وادار نمود که فرمانت را قبول نکنیم، ما را بر نافرمانی آنها ایرادی نیست، و بر فرض که بخواهند بیعت کنند شروع ما بجنگ سبب انصراف آنان میشود)

اما من برای جریر مدّتی را معلوم کرده‌ام که بیش از آن توقّف ننماید مگر (از معاویه) فریب خورده باشد (او را برای گرفتن جواب معطل داشته) یا نافرمانی کرده (در گرفتن جواب از او اهمال نموده)».

مکارم شیرازی: « مهیّا شدن من برای جنگ با شامیان با آن که «جریر» نزد آنهاست سبب می شود که راه صلح را بر آنها ببندم، و اگر بخواهند به کار نیکی (اشاره به تسلیم و بیعت و صلح است) اقدام کنند، آنها را منصرف سازم، ولی برای «جریر» وقتی تعیین نموده‌ام که اگر تا آن زمان بازنگردد، یا فریب خورده‌است، یا از فرمان من سرپیچی نموده».

لکن در این فراز از خطبه از ادوات استیناف است. (غازی زاهد، ۲۰۱۴، ج ۱، ۲۴۰؛ خالقیان، ۱۳۹۳، ۷۱).

آیتی، انصاریان، فیض الاسلام و مکارم شیرازی از معادل های مناسبی برای لکن استفاده کرده‌اند. اما دشتی از هیچ واژه‌ای برای برگردان لکن استفاده نکرده‌است. پس از آوردن واژه‌هایی نظیر ولی، اما و.. که دال بر معادل لکن باشند، معنا و مفهومی جدید در قالب جمله استینافیه بیان می‌شود که توضیحی بیشتر از جمله قبلی و در عین حال دارای استقلال معنایی و مفهومی است.

۵. بل ابتدائیه

این حرف به دو صورت اضراب انتقالی و ابطالی در متون دینی آمده.

الف. بل اضراب انتقالی

(وَلَمْ يُخْلِهِمْ بَعْدَ أَنْ تَبَصَّرَهُ مِمَّا يُؤَكِّدُ عَلَيْهِمْ حُجَّةَ رَبُّوبِيَّتِهِ وَيَصِلُ بَيْنَهُمْ وَيَتَيْنَ مَعْرِفَتِهِ بَلٍ تَعَاهَدُهُمْ بِالْحُجَجِ عَلَى أَلْسِنِ الْخَيْرَةِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ وَمُتَحَمِّلِي وَدَائِعِ رِسَالَاتِهِ قَرْنًا فَقَرْنَا ...)
خطبه ۹۱/ص ۱۳۲).

آیتی: «خداوند، جان آدم بگرفت. ولی مردم را در امر شناخت خویش که دلیل‌ها و حجت‌های اکید همراه اوست و تا میان مردم و شناخت خود فاصله‌ای نیفتد، به حال خود رها نمود، بلکه به زبان پیامبرانش، حجت‌ها و دلیل‌ها فرستاد و از ایشان پیمان گرفت. پیامبران قرنی پس از قرنی پیامدند و ودایع رسالت او را به مردم رسانیدند».

انصاریان: «پس از قبض روح آدم حیات‌بندگان را از حجت ربوبی و طریق اتصال بین آنان و معرفت خود خالی نگذاشت، بلکه به وسیله حجت‌هایی که بر زبان برگزیدگان از انبیائش ارسال کرد، و همه آنان به دنبال هم در هر دوره‌ای ابلاغ‌کننده پیام‌های او بودند با مردم رابطه برقرار نمود». دشتی: «و پس از وفات آدم علیه السلام زمین را از حجت خالی نگذاشت و میان فرزندان آدم علیهم السلام و خود، پیوند شناسایی برقرار فرمود، و قرن به قرن، حجت‌ها و دلیل‌ها را بر زبان پیامبران برگزیده آسمانی و حاملان رسالت خویش جاری ساخت».

شهیدی: «و از پس آنکه جان او را گرفت، بندگان را وانگذاشت، و رسولانی بر آنان گماشت تا حجت‌خداوندی او را استوار کنند، و واسطه شناخت پروردگار به مردمان باشند، و تیمار بندگان را بداشت به برهان، بر زبان‌گزیده پیامبران، که بردارنده بار امانتند، و قرنی پس قرن انگیزخته به رسالت».

فیض الاسلام: «و بعد از آنکه قبض روحش کرد مردم را در باب ربوبیت و معرفت و شناسایی خود که حجت و دلیل بر آن استوار می‌نماید رها نکرده بحال خود و نگذاشت، بلکه بسبب حجت‌ها و دلیل‌هایی که بر زبان برگزیدگان از پیغمبرانش فرستاد و همه آنان یکی بعد از دیگری آورنده پیغام‌های او بودند، از ایشان پیمان گرفت (آنها را راهنمائی نمود)».

مکارم شیرازی: «و بعد از از مرگ آدم، بندگان را از حجت بر ربوبیتش خالی نگذاشت و میان فرزندان آدم و معرفت خویش پیوندی برقرار ساخت و قرن به قرن، حجت‌ها و دلیل‌ها را بر زبان پیامبران برگزیده و حاملان رسالت خویش برای آنها اقامه نمود».

بل در این فراز از خطبه اضراب انتقالی می‌باشد. (خالقیان، ۱۴۷، ۱۳۹۳).



به طور کلی ترجمه‌های پیشگفته، از الگوی «بلکه» و «ولی» برای برگردان این واژه استفاده کرده‌اند. دشتی، شهیدی و مکارم شیرازی معادلی برای این واژه در نظر نگرفته‌اند. اما باید اذعان نمود با توجه به توضیحاتی که پیش از این بیان شد به کارگیری عبارت «علاوه بر این»، معنای اضراب انتقالی را، بیشتر می‌رساند. با بیان معنای علاوه بر این، فراز مذکور از خطبه، معنایی قیدی و اضافی را برای فراز نخست که در مورد ستاندن جان از آدم است، بیان می‌دارد. بدین مفهوم که هر چند آدم از میان رفته‌است، اما زمین از حجت الهی خالی نمی‌ماند.

ب. بل اضراب ابطالی

(فَإِنَّ الدُّنْيَا لَم تَخْلُقْ لَكُمْ دَارَ مَقَامٍ بَلْ خُلِقَتْ لَكُمْ مَجَازاً لِيَتَرَوْدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالَ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ، فَكُونُوا مِنْهَا عَلَى أَوْفَازٍ وَقَرَّبُوا الظُّهُورَ لِلرَّيَالِ). (خطبه ۱۳۲/ص ۱۹۰)

آیتی: «زیرا دنیا را نیافریده‌اند که سرای جاویدان شما باشد، بلکه گذرگاهی است و باید از آن توشه بگیرید، برای سرایی که در آن قرار خواهید گرفت. پس برای سفر بشتابید و مرکبان را حاضر آورید که زمان جدایی در رسیده‌است».

انصاریان: «زیرا دنیا برای اقامت دائم شما آفریده نشده، بلکه گذرگاهی ساخته شده تا از آن برای خانه ابدی زاد و توشه‌ای فراهم آورید. پس برای کوچ از دنیا عجله کنید، و مرکب‌ها را برای جدایی از آن آماده سازید».

دشتی: «زیرا دنیا برای زندگی همیشگی شما آفریده نشده، گذرگاهی است تا در آن زاد و توشه آخرت بردارید، پس با شتاب، آماده کوچ کردن باشید و مرکب‌های راهوار برای حرکت مهیا دارید».

شهیدی: «که دنیا را نیافریده‌اند تا جاودان در آن به سر برید، بلکه آفریده‌اندش تا زود از آن بگذرید، و از کردار نیک برای خانه همیشگی توشه فراهم آورید. پس در این جهان شتابان به کار پردازید، و کرداری نیک را چون مرکبان راهوار برای رفتن آماده سازید».

فیض الاسلام: «زیرا دنیا برای اقامت و باقی ماندن شما خلق نشده، بلکه گذرگاه است تا از آن راه توشه بردارید اعمال را برای قرارگاه همیشگی (آخرت) پس (برای کوچ کردن) از آن شتاب کننده باشید (زیرا سستی در آن موجب غفلت و باز ماندن از مقصد است) و برای مفارقت مرکبها را آماده گردانید (بدستور خدا و رسول رفتار نمائید تا رستگار شده برای رفتن حاضر باشید)».

مکارم شیرازی: «دنیا به عنوان اقامتگاه همیشگی شما خلق نشده، بلکه به عنوان گذرگاه شما آفریده شده است تا از آن زاد و توشه اعمال صالح برای سرای جاودانی بگیرید، اکنون که چنین است به سرعت آماده کوچ کردن از آن باشید و مرکبها را برای ترک دنیا آماده کنید!»
اگرچه «بل» در این فراز از خطبه، اضراب ابطالی است. (خالقیان، ۱۳۹۳، ۲۳۶).
ولی مترجمان فقط به معنای اضراب «بل ابتداییه» توجه کرده‌اند و معنای ابطالی آن را که نفی حکم ما قبل است، لحاظ نکرده‌اند. در صورتی که «بل» در قالب ابطالی ترجمه گردد، معنای گزاره بعد از «بل» اینگونه خواهد بود که اینگونه نیست، بلکه دنیا به عنوان گذرگاه شما آفریده شده است تا.....

نتیجه گیری

با توجه به بررسی های انجام شده به دست آوردهای این مقاله اشاره می‌شود:

- ۱- نکته‌ای که لازم است مترجمان در این راستا بدان توجه داشته باشند، این است که ادوات استیناف به دلیل شباهت با دیگر حروف معانی و نقش آن‌ها در نحو، چالشی در برگردان آن در نهج البلاغه است. عدم توجه به ادوات استیناف، موجب گردیده تا مترجمان برخی گزاره‌ها و فرازها را در قسمت‌های مختلف نهج البلاغه، به درستی ترجمه نکنند.
- ۲- گاهی یک مترجم، یک ادوات استیناف را در دو خطبه به دو شیوه گوناگون ترجمه می‌کند، در صورتی که هیچ تفاوتی بین ساختار یا سیاق آن دو آیه دیده نمی‌شود که در صورت بازنگری ترجمه‌ها، بر اساس یک دیدگاه علمی، می‌توان این ناهمگونی را در ترجمه اصلاح و این کاستی را جبران کرد.
- ۳- در ادوات استیناف، دو حرف «واو» و «فاء»، در ترجمه اضمار می‌شود. در واقع این دو ادوات، از نظر معنایی نقشی در ترجمه ایفا نمی‌کنند. ولی برای سه نوع باقیمانده از این نوع ادوات، معنای مناسبی با توجه به نوع آن در نظر گرفته می‌شود.
- ۴- بنابراین، یک مترجم برای بیرون رفت از چالش موجود در برگردان ادوات استیناف، لازم است پیش از ترجمه، فرایند علمی زیر را بییماید:
الف) نخست اینکه با پژوهشی در مفهوم این ادوات بر تمام دلالت‌های آن واقف گردد.

ب) به کمک کتب نحو و معانی حروف عربی و همچنین کتاب‌های دستور زبان فارسی، نخست نوع این ادوات را در زبان مبدأ بیابد تا در انتخاب برابرنهاده آن در زبان مقصد اشتباهی رخ ندهد.

۵. در خطبه‌هایی از نهج البلاغه که در آن‌ها از واو و فاء استینافیه استفاده شده، نشانگر این است که فرازهایی که در آن‌ها از استیناف استفاده گردیده، به دو گزاره معنادار و مستقل قابل تقسیم هستند و در عین اینکه با یکدیگر ارتباط دارند، مطالبی جدید را منتقل می‌کنند.

۶. حتی ابتداییه نیز جزو کلمات مستأنفه محسوب می‌شود که فرازهای خطبه‌های نهج البلاغه را به گزاره‌های معنادار تقسیم می‌کند و در واقع عمل و نتیجه عمل در بسیاری از موارد در قالب حتی بیان شده‌اند.

۷. در خطبه‌هایی از نهج البلاغه که در آن‌ها از کلمات واو و فاء در قالب بیان استینافی استفاده شده، بهتر است در ترجمه فارسی، این حروف ترجمه نشوند و در صورت ترجمه، ممکن است معنای عطفی از آن‌ها متبادر گردد.

۸. در ترجمه و برگردان فارسی خطبه‌هایی که در آن‌ها از حتی ابتداییه استفاده شده، بهتر است از معادل فارسی پس و به گونه‌ای که استفاده نمود که مفهوم استیناف را بهتر می‌رساند.

۹. در مورد معادل فارسی لکن استینافیه نیز در خطبه‌های نهج البلاغه، کلماتی نظیر ولی و اما و... مفهوم استیناف را بهتر به ذهن متبادر می‌نماید.

۱۰. کلمه بل در دو قالب اضرابی انتقالی و ابطالی به صورت استیناف در خطبه‌های نهج البلاغه استفاده شده که در ترجمه صحیح نیز توجه به حرف بل و قالب بیانی آن ضروری است.

منابع

قرآن کریم

- نهج البلاغه، ۱۳۷۹ ش، ترجمه: سید جمال الدین دین پرور، تهران: بنیاد نهج البلاغه.
۱. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، ۱۴۰۴ ق. شرح نهج البلاغه، قم: کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره).
 ۲. ابن هشام، عبد الله بن یوسف، ۱۴۰۴ ق، معنی اللیب، قم: کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره).
 ۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، لسان العرب، بیروت: دار صادر.
 ۴. ابن دمامینی، محمد بن ابی بکر، ۱۴۲۸ ق، شرح الدمامینی علی معنی اللیب، تصحیح و تعلیق: عنایه، احمد عزو، بیروت: مؤسسه تاریخ العربی.
 ۵. ابن عربشاه، ابراهیم بن محمد ۱۴۲۲ ق. الأطول شرح تلخیص مفتاح العلوم. تحقیق: هنداوی، عبدالحمید. چاپ: اول، بیروت: دار الکتب العلمیة.
 ۶. ابن یعقوب مغربی، احمد بن محمد. ۱۴۲۲ ق. مواهب الفتاح فی شرح تلخیص المفتاح. تحقیق: خلیل، خلیل ابراهیم، بیروت: دار الکتب العلمیة.
 ۷. احمدی گیوی، حسن، انوری، حسن، ۱۴۰۳ ق، دستور زبان فارسی ۱، تهران: فاطمی.
 ۸. ایمن، عبد الرزاق الشوا، ۲۰۰۹ م، من اسرار الجمل الاستثناییه، دمشق: دار الغوثانی للدراسات القرآنیة.
 ۹. آلوسی، سید محمود. ۱۴۱۵ ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دار الکتب العلمیة.
 ۱۰. بابتی، عزیزه فوال، ۱۴۱۳ ق، المعجم المفصل فی النحو العربی، بیروت: دار الکتب العلمیة.
 ۱۱. برکات، ابراهیم، ۱۴۲۸ ق. النحو العربی، قاهره: دار النشر للجامعات.
 ۱۲. جامی، عبد الرحمن بن احمد، ۱۴۳۰ ق، شرح ملا جامی علی متن الکافیة فی النحو، تحقیق: مصطفی، علی محمد، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
 ۱۳. جرجانی، عبد القاهر بن عبد الرحمن، ۱۴۲۲ ق، أسرار البلاغة فی علم البیان. بیروت: دار الکتب العلمیة.



۱۴. جوهری، اسماعیل بن حماد ۱۳۷۶ ق، *الصحاح*، تحقیق: عطار، احمد عبد الغفور، بیروت: دار العلم للملایین.
۱۵. حسن، عباس. ۱۳۶۷ ش. *النحو الوافی مع ربطه بالأسالیب الرفیعة و الحیاة اللغویة المتجددة*، تهران: ناصر خسرو.
۱۶. حسناوی، محمد جلیل عباس، ۱۴۳۷، *اعراب نهج البلاغه*، كربلاء: عتبة العباسیة المقدسة.
۱۷. الحمد، علی توفیق. جمیل الزعبی، یوسف. (۱۴۱۴ ق). *المعجم الوافی فی ادوات النحو العربی*. چاپ: دوّم، دار الامل.
۱۸. خالقیان، ام البنین، ۱۳۹۳ ش. *معجم اعراب و الفاظ نهج البلاغه*، تهران: بنیاد نهج البلاغه.
۱۹. الخطیب الموزعی، محمّد بن علی بن ابراهیم. ۱۴۱۴ ق. *مصاییح المعانی فی حروف المعانی*. عراق: دار المنار.
۲۰. خطیب رهبر، خلیل. ۱۳۶۷ ش، *کتاب حروف ربط و اضافة*. چاپ: اول. تهران: سعدي.
۲۱. خطیب قزوینی، محمد بن عبد الرحمن. ۲۰۱۰ م، *الإيضاح فی علوم البلاغة، المعانی و البیان و البدیع*. تحقیق: شمس‌الدین، ابراهیم. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲۲. خوبی، حبیب‌الله بن محمد، ۱۳۵۹ ش، *منهاج البراعة*، تهران: مکتبة الاسلامیة.
۲۳. درویش، محی‌الدین. ۱۴۱۵ ق، *اعراب القرآن و بیانه*. سوریه: دار الارشاد.
۲۴. دسوقی، محمد، ۱۴۲۸ ق. *حاشیة الدسوقی علی مختصر المعانی*. تحقیق: هنداوی، عبد الحمید. بیروت: المکتبة العصریة.
۲۵. الزرکشی، بدر الدین محمّد بن عبدالله بن بهادر ۱۳۷۶ ق، *البرهان فی علوم القرآن*؛ دار احیاء الکتب العربیة.
۲۶. زرکوب، منصوره. ۱۳۸۸ ش، *فن ترجمه*. اصفهان: انتشارات مانی.
۲۷. زمخشری، محمود. ۱۴۰۷ ق، *الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل*، بیروت: دار الکتب العربی.
۲۸. راوندی، قطب‌الدین. ۱۴۰۳ ق، *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه*، قم: کتابخانه عمومی حضرت آیه الله مرعشی نجفی.
۲۹. السامزایی، فاضل صالح. ۱۴۲۸ ق، *معانی النحو*، عمان: دارالفکر.

۳۰. سعادت، اسماعیل، ۱۳۸۴ ش، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۳۱. سیوطی، جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر، ۱۴۲۶ق، *الاتقان فی علوم القرآن*، مجمع الملك فهد.
۳۲. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، ۱۴۱۸ق، *همع الهوامع فی شرح جمع الجوامع*. تحقیق: عنایه، احمد عزو، بیروت: دار إحياء التراث العربي.
۳۳. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر ۴۲۸ق، *الأشباه والنظائر فی النحو*، بیروت: دارالکتب العلمیة
۳۴. صافی، محمود بن عبد الرحیم. ۱۴۱۸ق. *الجدول فی اعراب القرآن*. بیروت: دار الزشید مؤسسه الایمان.
۳۵. صفایی، غلامعلی، ۱۳۸۷ ش، *ترجمه و شرح معنی الأدیب*، قم: قدس.
۳۶. طباطبایی، سید محمد حسین. ۱۴۱۷ق. *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۷. طبرسی، فضل بن حسن. ۱۳۷۲ش. *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۳۸. طنطاوی، سید محمد ۱۹۹۷م، *التفسیر الوسیط للقرآن الکریم*، قاهره: دار النهضة مصر للطباعة و النشر.
۳۹. طنطاوی، محمد. ۱۹۹۷م، *معجم اعراب الفاظ القرآن الکریم*، بیروت: مکتبه لبنان.
۴۰. عکبری، عبدالله بن الحسین ۱۴۲۲ق. *التبیان فی اعراب القرآن*. عمان- ریاض: بیت الافکار الدولیه.
۴۱. غازی زاهد، زهیر. ۲۰۱۴م. *إعراب نهج البلاغه و بیان معانیه*، النجف الاشرف: التیمی للنشر و التوزیع.
۴۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ق، *العین*، قم: نشر هجرت.
۴۳. فرشید ورد، خسرو، ۱۳۸۲ش، *دستور مفصل امروز*، تهران: انتشارات سخن.
۴۴. فیومی، احمد بن محمد. ۱۴۱۴ق. *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی*. قم: موسسه دارالهجرة.
۴۵. الکراسی، محمد بن جعفر الشیخ ابراهیم، ۲۰۰۱م. *اعراب القرآن*، بیروت: دار و مکتبه الهلال.

۴۶. مدنی، علیخان بن احمد، ۱۳۸۸ش، *الحدائق النندية في شرح الفوائد الصمدية*، تحقیق: سجادی، ابو الفضل. قم: ذوی القربی.
۴۷. مرادی، حسن بن قاسم، ۱۹۷۶ م. *الجنى الدانى فى حروف المعانى*، موصل: دار الطباعة.
۴۸. مرتضی زبیدی، محمد بن محمد. تاج العروس. ۱۴۱۴ ق. *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت: دار الفكر
۴۹. مستفید، حمید رضا. ۱۳۹۰ ش. *اجزاء ۲۶ تا ۳۰ قرآن کریم با ترجمه و توضیحات لغوی و ادبی*. قم: انتشارات حنیف و انتشارات مرکز طبع و نشر قرآن جمهوری اسلامی ایران.
۵۰. مغنیه، محمد جواد، ۱۹۷۹ م، *فی ظلال نهج البلاغه*، بیروت: دارالعلم للملایین
۵۱. ناظر الجیش، محمد بن یوسف. ۱۴۲۸ ق. *شرح التسهیل المسمى تمهید القواعد بشرح تسهیل الفوائد*. چاپ: اول. قاهره: دار السلام.
۵۲. النحاس، ابی جعفر احمد بن محمد بن اسماعیل، ۲۰۰۸ م. *اعراب القرآن*، بیروت: دار المعرفه.

